

یسوع یحرر انسان من ارواح شَریره

¹ وَجَاءُوا إِلَى غَيْرِ الْبَحْرِ إِلَى كُورَةِ الْجَدْرِينَ. ² وَلَمَّا خَرَجَ مِنَ السَّفِينَةِ لِلْوَقْتِ اسْتَقْبَلَهُ مِنَ الْقُبُورِ إِنْسَانٌ بِهِ رُوحٌ تَجَسُّسٌ. ³ كَانَ مَسْكَنُهُ فِي الْقُبُورِ وَلَمْ يَقْدِرْ أَخْذُ أَنْ يَرْبِطَهُ وَلَا يَسْلَسِلَ، ⁴ لِأَنَّهُ قَدْ رُبِطَ كَثِيرًا بِقُيُودٍ وَسَلَاسِلَ فَقَطَعَ السَّلَاسِلَ وَكَسَرَ الْقُيُودَ، فَلَمْ يَقْدِرْ أَخْذُ أَنْ يُدْلَلَهُ. ⁵ وَكَانَ دَائِمًا لَيْلًا وَنَهَارًا فِي الْجِبَالِ وَفِي الْقُبُورِ يَصِيخُ وَيَجْرُحُ نَفْسَهُ بِالْجَارَةِ. ⁶ فَلَمَّا رَأَى يَسُوعَ مِنْ بَعِيدٍ رَكَضَ وَسَجَدَ لَهُ ⁷ وَصَرَخَ بِصَوْتٍ عَظِيمٍ وَقَالَ: مَا لِي وَلَكَ، يَا يَسُوعُ، ابْنُ اللَّهِ الْعَلِيِّ؟ اسْتَحْلِفُكَ بِاللَّهِ: أَنْ لَا تُعَذِّبَنِي. ⁸ لِأَنَّهُ قَالَ لَهُ: اخْرُجْ مِنَ الْإِنْسَانِ، يَا أَيُّهَا الرُّوحُ التَّجَسُّسُ. ⁹ وَسَأَلَهُ: مَا اسْمُكَ؟ فَاجَابَ قَائِلًا: اسْمِي لَجِنُونٌ لِأَنِّي كَثِيرُونَ. ¹⁰ وَطَلَبَ إِلَيْهِ كَثِيرًا أَنْ لَا يُرْسِلَهُمْ إِلَى حَارِجِ الْكُورَةِ. ¹¹ وَكَانَ هُنَاكَ عِنْدَ الْجِبَالِ قَطِيعٌ كَثِيرٌ مِنَ الْخَتَازِيرِ يَرْعَى. ¹² فَطَلَبَ إِلَيْهِ كُلُّ الشَّيَاطِينِ قَائِلِينَ: أُرْسِلْنَا إِلَى الْخَتَازِيرِ لِنَدْخُلَ فِيهَا. ¹³ فَأَذِنَ لَهُمْ يَسُوعُ لِلْوَقْتِ، فَخَرَجَتِ الْأَرْوَاحُ التَّجَسُّسُ وَدَخَلَتْ فِي الْخَتَازِيرِ، فَانْدَقَّ الْقَطِيعُ مِنْ عَلَى الْجُرْفِ إِلَى الْبَحْرِ، وَكَانَ تَحْوُ أَلْقَيْنَ، فَانْتَقَى فِي الْبَحْرِ. ¹⁴ وَأَمَّا رِعَاةُ الْخَتَازِيرِ فَهَرَبُوا وَاجْتَبَرُوا فِي الْمَدِينَةِ وَفِي الضِّيَاعِ، فَخَرَجُوا لِيَرَوْا مَا جَرَى. ¹⁵ وَجَاءُوا إِلَى يَسُوعَ فَتَطَرَّوْا الْمَجْنُونِ الَّذِي كَانَ فِيهِ اللَّجِنُونُ جَالِسًا وَلَا يَسَاءً وَعَاقِلًا، فَخَافُوا. ¹⁶ فَخَذَّتْهُمْ الَّذِينَ رَأَوْا كَيْفَ جَرَى لِلْمَجْنُونِ وَعَنِ الْخَتَازِيرِ. ¹⁷ فَأَبْتَدَأُوا يَطْلُبُونَ إِلَيْهِ أَنْ يَمْضِيَ مِنْ تَحْوِيهِمْ. ¹⁸ وَلَمَّا دَخَلَ السَّفِينَةَ طَلَبَ إِلَيْهِ الَّذِي كَانَ مَجْنُونًا أَنْ يَكُونَ مَعَهُ. ¹⁹ فَلَمْ يَدَعْهُ يَسُوعُ بَلْ قَالَ لَهُ: اذْهَبْ إِلَى بَيْتِكَ وَارْحَمْكَ. ²⁰ فَمَضَى وَابْتَدَأَ يُبَادِي فِي الْعَشْرِ الْمُدُنِ كَمَا صَنَعَ بِهِ يَسُوعُ، فَتَعَجَّبَ الْجَمِيعُ.

یسوع یشفی إمراة نازفة و یقیم فتاة من الموت

²¹ وَلَمَّا اجْتَمَعَ يَسُوعُ فِي السَّفِينَةِ أَصْأَ إِلَى الْغَيْرِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ جَمْعٌ كَثِيرٌ، وَكَانَ عِنْدَ الْبَحْرِ. ²² وَإِذَا وَاحِدٌ مِنْ رُؤَسَاءِ الْمَجْمَعِ، اسْمُهُ يَايِرُسُ، جَاءَ. وَلَمَّا رَأَهُ خَرَّ عِنْدَ قَدَمَيْهِ، وَطَلَبَ إِلَيْهِ كَثِيرًا قَائِلًا: ابْنَتِي الصَّغِيرَةُ عَلَى آخِرِ تَسْمَةٍ، لَيْتَكَ تَأْتِي وَصَعُ يَدَكَ عَلَيْهَا لِنُشْفَى فِتْنًا. ²⁴ فَمَضَى مَعَهُ وَتَبِعَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ وَكَانُوا يَرْحَمُونَهُ. ²⁵ وَامْرَأَةٌ يَتَرَفِ دَمٍ مُنْذُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً، وَقَدْ تَأَلَّمَتْ

اخراج ارواح خبيث توسط عيسى

¹ پس به آن کناره دریا تا به سرزمین جدریان آمدند. ² چون از کشتی بیرون آمد، فی الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد. ³ که در قبور ساکن می بود و هیچ کس به زنجیرها هم نمی توانست او را بند نماید، ⁴ زیرا که بارها او را به کنده ها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کنده ها را شکسته بود و احدی نمی توانست او را رام نماید، ⁵ و پیوسته شب و روز در کوه ها و قبرها فریاد میزد و خود را به سنگها مجروح می ساخت. ⁶ چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را سجده کرد، ⁷ و به آواز بلند صیحه زده، گفت: ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم می دهم که مرا معذب نسازی. ⁸ زیرا بدو گفته بود: ای روح پلید از این شخص بیرون بیا! ⁹ پس از او پرسید: اسم تو چیست؟ به وی گفت: نام من لجئون است زیرا که بسیاریم. ¹⁰ پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکنند. ¹¹ و در حوالی آن کوه ها، گله گراز بسیاری می چرید. ¹² و همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: ما را به گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم. ¹³ فوراً عیسی ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند. ¹⁴ و خوک بانان فرار کرده، در شهر و مزرعه ها خبر می دادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند. ¹⁵ و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که جئون داشته بود دیدند که نشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند. ¹⁶ و آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند. ¹⁷ پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود. ¹⁸ و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد. ¹⁹ اما عیسی وی را اجازت نداد، بلکه بدو گفت: به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است. ²⁰ پس روانه شده، در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همه مردم متعجب شدند.

شفای زن بیماری و دختر یائروس توسط عیسی

²¹ و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و بر کناره دریا بود.²² که ناگاه یکی از رؤسای کنیسه، یائرس نام آمد و چون او را بدید بر پایهایش افتاده،²³ بدو التماس بسیار نموده، گفت: تَقَس دخترک من به آخر رسیده، بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زیست کند.²⁴ پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می نمودند.

²⁵ آنگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا می بود، و زحمت بسیار از اطبای متعدّد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده ای نیافت بلکه بدتر می شد،²⁷ چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده، ردای او را لمس نمود،²⁸ زیرا گفته بود: اگر لباس وی را هم لمس کنم، هرآینه شفا یابم.²⁹ در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است.³⁰ فی الفور عیسی از خود دانست که قوّتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: کیست که لباس مرا لمس نمود؟³¹ شاگردانش بدو گفتند: می بینی که مردم بر تو ازدحام می نمایند! و می گویی کیست که مرا لمس نمود؟! پس به اطراف خود می نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند.³³ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی در افتاده، حقیقت امر را بالتّمام به وی باز گفت.³⁴ او وی را گفت: ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش رستگار باش.

³⁵ او هنوز سخن می گفت، که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می دهی؟³⁶ عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: مترس ایمان آور و بس!³⁷ و جز پطرس و یعقوب و یوحنا، برادر یعقوب، هیچ کس را اجازت نداد که از عقب او بیایند.³⁸ پس چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می نمودند.³⁹ پس داخل شده، بدیشان گفت: چرا غوغا

کثیراً مِنْ أَطِبَّاءَ كَثِيرِينَ وَأَنْفَعْتُ كُلَّ مَا عِنْدَهَا وَلَمْ تَنْفَعْ شَيْئاً بَلْ صَارَتْ إِلَى خَالٍ أَرَدًا،²⁷ لَمَّا سَمِعَتْ يَسُوعَ جَاءَتْ فِي الْجَمْعِ مِنْ وَرَاءِ وَمَسَّتْ ثَوْبَهُ.²⁸ لَأَنَّهَا قَالَتْ: إِنْ مَسَسْتُ وَلَوْ ثِيَابَهُ شَفِيتُ.²⁹ فَلِلْوَقْتِ جَفَّ يَنْبُوغُ دِمَهِهَا وَعَلِمَتْ فِي جِسْمِهَا أَنَّهَا قَدْ بَرَتْ مِنْ الدَّاءِ.³⁰ فَلِلْوَقْتِ التَفَتَ يَسُوعُ بَيْنَ الْجَمْعِ شَاعِراً فِي نَفْسِهِ بِالْقُوَّةِ الَّتِي حَرَجَتْ مِنْهُ وَقَالَ: مَنْ لَمَسَ ثِيَابِي؟³¹ فَقَالَ لَهُ تَلَامِيذُهُ: أَنْتَ تَنْطُرُ الْجَمْعَ يَرْحَمُكَ وَتَقُولُ مَنْ لَمَسَنِي؟³² وَكَانَ يَنْطُرُ حَوْلَهُ لِيَرَى الَّتِي فَعَلَتْ هَذَا.³³ وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَجَاءَتْ وَهِيَ خَائِفَةٌ وَمُزْعِعَةٌ غَالِمَةً بِمَا حَصَلَ لَهَا، فَخَرَّتْ وَقَالَتْ لَهُ الْحَقَّ كُلَّهُ.³⁴ فَقَالَ لَهَا: يَا ابْنَةُ، إِيمَانُكَ قَدْ شَفَاكَ. اذْهَبِي بِسَلَامٍ وَكُونِي صَحِيحَةً مِنْ دَانِكِ.

³⁵ وَبَيْنَمَا هُوَ يَتَكَلَّمُ جَاءُوا مِنْ دَارِ رَئِيسِ الْمَجْمَعِ قَائِلِينَ: ابْنُكَ مَاتَ، لِمَاذَا تُعِيبُ الْمُعَلِّمَ بَعْدَ؟³⁶ فَسَمِعَ يَسُوعَ لِقَوْتِهِ الْكَلِمَةَ الَّتِي قِيلَتْ، فَقَالَ لِرَئِيسِ الْمَجْمَعِ: لَا تَحْفَ، آمِنْ فَقَطْ.³⁷ وَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا يَتَّبِعْهُ إِلَّا بَطْرُسَ وَيَعْقُوبَ وَيُوحَنَّا، أَحَا يَعْقُوبَ.³⁸ فَجَاءَ إِلَى بَيْتِ رَئِيسِ الْمَجْمَعِ وَرَأَى صَاحِبَةً، يَتَكُونُ وَيُؤَلُّوْنَ كَثِيراً.³⁹ فَدَخَلَ وَقَالَ لَهُمْ: لِمَاذَا تَضْجُونَ وَيَبْكُونَ؟ لَمْ تَمُتِ الصَّبِيَّةُ لَكِنَّهَا نَائِمَةٌ.⁴⁰ فَضَجُّوْا عَلَيْهِ. أَمَّا هُوَ فَأَخْرَجَ الْجَمِيعَ وَأَخَذَ أَبَا الصَّبِيَّةِ وَأُمَّهُا وَالذِّبْنَ مَعَهُ وَدَخَلَ حَيْثُ كَانَتِ الصَّبِيَّةُ مُضْطَجِعَةً،⁴¹ وَأَمْسَكَ يَدَ الصَّبِيَّةِ وَقَالَ لَهَا: طَلِيئًا، قُومِي، الَّذِي تَفْسِيرُهُ: يَا صَبِيَّةُ، لَكَ أَقُولُ قُومِي.⁴² وَلِلْوَقْتِ قَامَتِ الصَّبِيَّةُ وَمَسَّتْ، لَأَنَّهَا كَانَتِ ابْنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً، فَبُهِتُوا بَهَتًا عَظِيماً.⁴³ فَأَوْفَاهُمْ كَثِيراً أَنْ لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ بِذَلِكَ، وَقَالَ أَنْ تُعْطَى لِتَأْكُلَ.

و گریه می‌کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.⁴⁰ ایشان بر وی سُخریه کردند. لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد.⁴¹ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: طَلِیتا قومی! که معنی آن این است، ای دختر، تو را می‌گویم برخیز.⁴² در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بی‌نهایت متعجب شدند.⁴³ پس ایشان را به تأکید بسیار فرمود، کسی از این امر مطلع نشود. و گفت تا خوراکی بدو دهند.